

نسبت عدالت و آزادی از نظر شهید مطهری

علی خلیلی*

محمد رضا احمدی طباطبایی**

چکیده

گفتمان مربوط به عدالت و آزادی و نسبت میان این دو مفهوم تاثیرگذار در زندگی اجتماعی بشر یکی از مباحث مهم و پر مناقشه در ادبیات سیاسی و آموزه‌های متفکران سیاسی به ویژه در دوره معاصر محسوب می‌شود. نسبت میان عدالت و آزادی در حوزه عمومی و چگونگی ایجاد توازن و تعادل معقول (Reasonable equilibrium) میان دو حوزه مهم و در واقع دو نیاز مبرم جامعه بشری برای رشد و بالندگی و تحدید یا عدم تحدید یکی به نفع دیگری با توجه به شرائط اجتماعی، اقتصادی و هنجاری جامعه در کانون مناقشات اندیشه برانگیز متفکران برجسته علوم اجتماعی و اقتصادی قرار داشته است. در این پژوهش تلاش شده با تبیین و تنقیح موضوع، این سوال که «از نظر شهید مطهری چه نسبتی میان عدالت و آزادی وجود دارد» روشن گردد. پر واضح است چنین پژوهشی راهگشای مباحث تکمیلی در حوزه علوم اجتماعی از منظر دینی و آموزه‌های شیعی می‌تواند مورد توجه و مذاقه واقع شود.

کلیدواژه‌ها: عدالت، آزادی، نسبت عدالت و آزادی، شهید مطهری، فلسفه سیاست

۱. مقدمه

مفهوم و شاخص‌های عدالت در تاریخ اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دینی دارای تباری دراز است. رساله جمهوریت (Republic) افلاطون با بحث مربوط به عدل و نظریات مختلف مربوط به آن و نظریه مختار افلاطون آغاز می‌شود. ارسطو در رساله

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق(ع)، (نویسنده مسئول) rooud@chmail.ir

** عضو هیئت علمی و مدیر گروه علوم سیاسی، دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه امام

صادق(ع)، drtabatabai63@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۶/۴

«سیاست» و رساله پر تاثیر بر آراء و اندیشه‌های حکمای اسلامی یعنی اخلاق نیکوماخس (Nicomachean Ethics) درباره عدالت و تقسیم بندی آن سخن گفته است. در آموزه‌های ادیان توحیدی به ویژه دین خاتم، عدالت از جایگاه مهم و ممتازی برخوردار است تا جایی که قرآن مجید اقامه قسط و داد در زندگی بشر را از اهداف مهم و اصلی انبیای الهی معرفی می‌کند. در تبار شناسی مفهوم آزادی لازم به یادآوری است که مفهوم آزادی و اختیار در اندیشه‌های اسلامی و آراء و آموزه‌های اندیشه‌ورزان مسلمان مورد مطالعه واقع شده است. آزادی و اختیار آدمی یا جبر و فقدان آزادی وی در اعمال و رفتار و خیر و شر که مقوله‌ای است که در الهیات سیاسی و کلامی سده‌های اولیه اسلامی این حوزه، فصل مشبعی از کلام سیاسی کلاسیک در جهان اسلام را به خود اختصاص داده است.

مفهوم آزادی در حوزه عمومی، مربوط به حدود آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در نقد قدرت سیاسی و روابط متقابل دولت و رعیت در جامعه اسلامی است. هرچند مباحث مربوط به آزادی در مفهوم ثانی آن در دو قرن گذشته به شکل اعجاب آوری در اندیشه‌های متفکران برجسته شده اما با مطالعه آموزه‌های اسلامی و تدقیق در سیره نبوی (ص) و علوی (ع) رهنمودها و جهت گیریهای مهم، مترقی و اندیشه برانگیزی در این خصوص، می‌توان یافت. علامه نائینی مرجع برجسته شیعی در دوران مشروطه در مقدمه رساله گرانسنگ «تنبيه الامه و تنزیه المله» به بخشی از مصادیق آزادی در صدر اسلام به مفهوم دوم آن و در حوزه عمومی که کاملاً صبغه سیاسی دارد پرداخته است. نسبت میان عدالت و آزادی از حدود سه سده گذشته تاکنون و به دنبال انقلاب کبیر فرانسه که شعار آزادی و برابری در سطح گسترده‌ای در آن طنین انداز شد و همچنین اعلامیه مهم انقلابیون فرانسه و گسترش اندیشه‌های لیبرال و همچنین سوسیالیستی و نظریه برخی از اصحاب نظریه قرارداد اجتماعی مانند لاک در کانون مجادلات مهم سیاسی و اجتماعی واقع شد (لاک، ۲۰۰۵: ۳۸۴).

فیلسوفان سیاسی مغرب زمین در دوران معاصر با پرداختن به مباحثی متنوع‌تر ابعاد مختلف این نسبت را مورد بررسی قرار داده‌اند. برخی اندیشمندان معاصر غرب با رد وجود مفهوم عدالت اجتماعی از اساس صورت مسئله را نادیده می‌انگارند و جایی برای طرح مسئله نسبت عدالت و آزادی باقی نمی‌گذارند. مثلاً هایک بنا بر ملاحظاتی معتقد است اصطلاح عدالت اجتماعی «از نظر فکری قبیح و ننگین است، علامت نوعی

مردم‌فریبی یا ژورنالیسم مبتدل است که متفکران مسئولیت شناس باید از به کار بردن آن شرم داشته باشند» (هایک، ۱۹۷۸: ۹۷).

برخی دیگر از اندیشمندان غربی معتقدند عدالت و آزادی دو مفهوم متعارضند و با یکدیگر قابل جمع نیستند. بنابراین همیشه مجبوریم در ازای تحقق بخشی از عدالت، از بخشی از آزادی چشم پوشی کنیم و بالعکس. برای مثال آیزایا برلین معتقد است ارزش های بشری از جمله عدالت و آزادی - با یکدیگر ناسازگارند. به تعبیر وی «غایات انسانها زیادند و اساسا هیچکدام با یکدیگر سازگار نیستند و تعارض بین آنها از زندگی فردی و اجتماعی بشر قابل حذف نیست» (برلین، ۲۰۰۲: ۲۱۴).

از دیگر سو گروهی از متفکران غربی عدالت و آزادی را در برخی سطوح قابل جمع می‌دانند. برای مثال جان رالز در این دسته قرار دارد. از نظر جان رالز عدالت بر دو اصل استوار است. براساس اصل اول همه انسانها باید به گونه‌ای برابر از آزادی‌های اساسی برخوردار باشند. آزادی‌های اساسی، یکی از دو رکن عدالتند و لازمه برقراری عدالت، تحقق آزادی‌های اساسی در جامعه است (رالز، ۱۹۹۹: ۵۳).

در جهان اسلام، فیلسوفان اسلامی از منظر مبانی انسان شناسی بین ارزشها از جمله عدالت و آزادی تعارضی نمی‌بینند. برای مثال از نظر ملاصدرا عدالت و آزادی در هماهنگی کامل با یکدیگر قرار دارند؛ بدین صورت که با محقق شدن عدالت در نفس انسان، انسان به آزادی نیز دست پیدا می‌کند. تحقق عدالت در نفس، همان تحقق آزادی برای فرد می‌باشد. از نظر ایشان «قوه عملی» نفس از سه قوه تشکیل شده است: قوه شهویه، غضبیه و وهمیه. هر یک از این قوا دارای سه حالت افراط، تفریط و حد وسط هستند. افراط قوه شهویه، فجور، تفریط آن خمول و حد وسط آن عفت است. افراط قوه غضبیه، تهور، تفریط آن ترس و حد وسط آن شجاعت است. افراط قوه وهمیه، جربزگی، تفریط آن بلاهت و حد وسط آن حکمت است. عدل در قوه عملیه چیزی نیست جز به کارگیری این سه قوه به نحو متوسط. زمانی که این سه قوه به نحو توسط به کار گرفته شوند عدالت در قوه عملی یا در عقل عملی محقق می‌شود. (ملاصدرا، ۱۳۶۱: ۲۶۴)

از سوی دیگر از نظر وی آزادی یعنی این که نفس انسان مطیع لذات حیوانی نباشد. آزاد کسی است که مطیع لذات حیوانی نباشد. این آزادی زمانی محقق می‌شود که سه قوه شهویه، غضبیه و وهمیه در حد وسط قرار داشته باشند. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۸۷-۸۹)

برگرفته از نرم افزار «کتابخانه حکمت اسلامی»، تالیف مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم

اسلامی). بنابراین با تحقق عدالت و به کارگیری اعتدالی سه قوه غضبیه، شهویه و وهمیه فرد به آزادی نیز دست پیدا می‌کند. در این مقاله نظر شهید مطهری در خصوص نسبت عدالت و آزادی بیان خواهد شد. تاکنون در این موضوع چند مقاله نوشته شده است که در ادامه گزارشی از آنها بیان می‌شود.

آقای محمد علی سوادی، در مقاله‌ای تحت عنوان «نسبت آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی در اندیشه سیاسی شهید مطهری» چنین نتیجه‌گیری می‌کند که از نظر شهید مطهری «عدالت اجتماعی - سیاسی بر آزادی سیاسی تقدم رتبی داشته تعیین گر قلمرو و حدود آزادی می‌باشد» (سوادی، ۱۳۸۳: ۲۷۰-۲۹۴). همچنین آقای حسین همایون مصباح، در مقاله‌ای با عنوان «نسبت عدالت و آزادی» به این نتیجه می‌رسد که از نظر شهید مطهری «عدالت به وسیله زایش سه نظم کمکی، حمایتی - حفاظتی و اجتنابی، اولاً آزادی را عادلانه می‌سازد؛ ثانیاً فراگیر و همگانی بودن آن را تأمین می‌کند و از بازگشت به ضدش باز می‌دارد؛ ثالثاً تساوی و برابری حق آزادی را پایندان و توسعه می‌بخشد» (همایون مصباح، ۱۳۸۵: ۷۷-۱۰۰). در مقاله دیگری با عنوان «درباره عدالت و آزادی» نوشته آقای سید حمید رضا طالقانی، چنین استنباط شده است که از نظر شهید مطهری «آزادی معنوی، عدالت را در جان آدمی، نهادینه می‌کند و از او انسانی می‌سازد که جز در برابر خداوند، سر فرود نمی‌آورد و انقیاد و بندگی کسی یا چیزی را نمی‌پذیرد». (طالقانی، <http://drhamta.blogfa.com> آخرین مشاهده: ۱۳۹۵/۴/۲۱). در تحقیقی که آقای بهرام اخوان کاظمی، با عنوان «عدالت و آزادی» انجام داده به این جمع بندی رسیده است که از نظر شهید مطهری «عدالت، تنها حدود آزادی را بر مبنای شریعت الهی و منابع آن تحدید می‌نماید و وظیفه تأمین و استیفای متعادل آن را برای همه افراد بر عهده دارد. پس این دو مفهوم نه تنها متنافی الاجزاء نیستند بلکه مکمل و متمم یکدیگرند» (اخوان کاظمی، ۱۳۷۸: ۹۵-۱۰۵).

اگرچه هر یک از مقالات فوق به فهم بهتر نسبت عدالت و آزادی می‌توانند کمک کنند اما چنان که در پایان مقاله روشن خواهد شد استنباطشان از آراء شهید مطهری غیر دقیق و بعضاً نادرست است. زیرا همان گونه که در ادامه روشن خواهد شد از نظر شهید مطهری، اساساً آزادی حقی در کنار سایر حقوق نیست بلکه یا مساوی با حق است یا مترتب بر آن و بدین صورت نسبت آن با عدالت - که اعطای حق صاحبان حق است - به صورتی که نویسندگان فوق بیان داشته‌اند نخواهد بود. تفصیل این مطلب در بخش نسبت عدالت و آزادی بیان خواهد شد. در ادامه، ابتدا نظر ایشان در خصوص دو

ارزش آزادی و عدالت ترسیم می‌شود و سپس این مسئله که چه نسبتی میان آزادی و عدالت از نظر شهید مطهری وجود دارد روشن خواهد شد.

۲. آزادی از نظر شهید مطهری

شهید مطهری آزادی را چنین تعریف می‌کند: «آزادی یعنی اینکه انسان رها باشد از قید و بندهایی که جلو رشد و تکامل و فعالیت‌های او به سوی کمال را می‌گیرد» (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۵: ۱۶۸). «آزادی یعنی نبودن مانع، نبودن جبر، نبودن هیچ قیدی در سر راه؛ پس آزادم و می‌توانم راه کمال خودم را طی کنم» (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۳: ۳۱۸). این تعریف از سه مولفه رشد و تکامل، مانع و فقدان تشکیل می‌شود. در ادامه نکاتی راجع به این مولفه‌ها بیان خواهد شد.

۱. **فقدان مانع:** شهید مطهری آزادی را به صورت سلبی یا منفی تعریف می‌کند؛ یعنی صرف نبود مانع آزادی محسوب می‌شود؛ همین که مانعی در برابر فرد نباشد آن فرد آزاد است. این تلقی از آزادی که آیزایا برلین از آن به عنوان «آزادی منفی» یاد می‌کند (برلین، ۲۰۰۲: ۱۶۹) تلقی رایج میان اندیشمندان لیبرال می‌باشد.

۲. **مانع:** در خصوص موانع آزادی استاد مطهری عوامل بسیاری را به عنوان موانع آزادی مطرح می‌کند و در اینجا از اندیشمندان لیبرال فاصله می‌گیرد. خصوصاً این که با طرح موانع درونی آزادی و مطرح کردن نقش تقوا و تزکیه در برطرف کردن این موانع به بحث آزادی صبغه جدیدی می‌بخشد.

۳. **رشد و تکامل:** آزادی یعنی فقدان مانع جهت رشد و تعالی آدمی. توجه به این نکته ضروریست که شهید مطهری نمی‌گوید «آزادی یعنی نبود مانع بر سر خواست‌های فرد»؛ یعنی آن گونه که اندیشمندان لیبرال بیان می‌کنند بلکه می‌گوید نبود مانع در مسیر رشد و تکامل فرد. از آنجایی که همه خواسته‌های فرد در راستای رشد و تکامل وی نیست بنابراین هر امری که مانعی در برابر خواسته‌های فرد باشد لزوماً مانعی برای رشد و کمال فرد نیست. بنابراین هر مانعی که در برابر خواسته‌های فرد باشد مانع آزادی وی محسوب نمی‌شود. این نگرش نیز با آموزه‌های متفکران لیبرال متفاوت است.

آزادی فرد نمی‌تواند نامحدود باشد زیرا این امر سبب ناامنی و غلبه اقویا بر ضعفا می‌شود. حال که آزادی محدود است حد آن کجاست؟ از نظر ایشان آزادی در سه مورد می‌تواند محدود شود:

۱. «آنجا که آزادی فرد مختل به آزادی دیگران و سلب کننده آزادی دیگران باشد...»

۲. در مواردی که آزادی فرد برخلاف مصالح عالیه اجتماع باشد، دولت که حافظ مصالح عالیه اجتماع است حق دارد آزادیهای را به نفع مصالح عالیه اجتماعی محدود کند... نظام اجباری و مالیات اجباری از این قبیل است.

۳. آنجا که حفظ آزادی فرد برخلاف مصالح مسلم شخصی خودش باشد مانند موارد تعلیم و تربیت یا بهداشت و حفظ الصحه» (مطهری، ۱۳۸۹ الف، ج ۱: ۸۵-۸۶).

حال با توجه به این سه ملاک، سؤال این است که به طور مشخص چه اموری آزاد و مجاز است و چه اموری ممنوع؟ شهید مطهری شش مورد را بیان می کند که در آنها فرد آزاد است طبق نظر خود عمل کند و نباید نظر دیگری به او تحمیل شود. این موارد عبارتند از:

۱. **مسائل شخصی و سلیقه‌ای**؛ مسائل شخصی و سلیقه‌ای «اموری است که خوب آن امور آن است که مورد پسند باشد، مثل انتخاب لباس و مسکن و همسر و معاشر و بالاخره اموری که مطلوب از آنها خوشی و لذت آنی است و اگر نامطبوع باشد نقض غرض است». در مسائل شخصی و سلیقه‌ای هر کس آزاد است که مطابق میل و سلیقه خود عمل کند و نباید سلیقه خاصی از ناحیه دیگران به او تحمیل شود.

۲. **فضائل اخلاقی**؛ فضائل اخلاقی زمانی برای فرد کمال محسوب می شود که ناشی از انتخاب آزادانه وی باشد. اگر فردی از روی اجبار راست بگوید این امر کمال و فضیلتی برای او محسوب نخواهد شد.

۳. **مواردی که اساساً قابل اجبار نیستند**؛ مثل ایمان به خداوند یا دوست داشتن شخص خاصی که نمی توان آنها را با زور به کسی تحمیل نمود.

۴. **ملزومات رشد اجتماعی**؛ مواردی که رشد اجتماعی موقوف است به این که افراد آزادانه عملی را انجام دهند، مثل انتخاب وکیل. مردم باید خود به حدی از رشد برسند که بتوانند وکیل خود را انتخاب کنند. اگر وکیل صالحی از سوی دیگران برای مردم انتخاب شود باعث می شود که مردم به تجربه اجتماعی و عقل تجربی اجتماعی دست پیدا نکنند.

۵. **اعتقادات ظنی**؛ مواردی که مرجّحی برای تحمیل عقیده‌ای بر عقیده دیگر وجود ندارد. به عبارت دیگر درستی هیچکدام از نظرات موجود به طور قطعی قابل اثبات نیست به همین جهت هیچیک از نظرات بر سایر نظرات ترجیحی ندارد تا آن را بتوان به همگان تحمیل کرد.

۶. **تفکرات منطقی**؛ نظراتی که مبتنی بر تفکر و نه عقیده هستند آزادند و نباید محدود و ممنوع شوند. زیرا فکر به معنی عقل انسان هرچه آزاد باشد بهتر است، برخلاف عقیده که غالباً از موجبات تقلید، محیط، وراثت و غیره پیدا می‌شود و بر ضد آزادی طبیعت تکوینی عقل است. (مطهری، ۱۳۸۹ الف، ج ۱: ۷۹-۸۱). به همین دلیل شهید مطهری معتقدند «کتابهایی که ولو ضد دین، ضد اسلام، ضد خداست ولی بر اساس یک منطق است، واقعا یک کسی به یک طرز تفکر خاصی رسیده، طرز تفکر خودش را دارد عرضه می‌دارد که این امر زیاد است، یعنی ما واقعا احساس می‌کنیم که بعضی افراد بر ضد خدا، بر ضد اسلام، بر ضد پیغمبر حرف می‌زنند ولی در حرف زدن خودشان صداقت دارند یعنی این گونه فکر می‌کنند. این است که راه مبارزه با او ارشاد و هدایت و منطق صحیح عرضه کردن است» (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۴: ۲۸۶-۲۸۷) و بر همین اساس است که شهید مطهری در معهد علمی خود دانشکده الهیات- پیشنهاد می‌کنند که یک استاد مارکسیست واقعی را دعوت کنید و «حقوق گراف به او بدهید بیاید در همین دانشکده الهیات اینها را تدریس کند. بعد ما هم می‌آییم، حرفی اگر داشته باشیم می‌گوییم و منتظران را عرضه می‌داریم. هیچ کس هم مجبور نیست که منطق ما یا منطق آنها را بپذیرد» (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۴: ۱۲۶).

۳. **تعریف عدالت و نسبت آن با مساوات از نظر شهید مطهری**

از نظر شهید مطهری «عدالت در مفهوم وسیعش عبارت است از دادن حق صاحبان استحقاق بدون هیچ تبعیضی میان آنها» (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲: ۵۴۰) به تعبیری دیگر «عدالت عبارت است از «اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه» یعنی افراد در متن خلقت و طبیعت، در مرحله مقدم بر قانون یک استحقاقهایی دارند» (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۱۳: ۸۲۲).
براین اساس عدالت عبارت است از این که حق هر صاحب حقی به او عطا شود. اگر کسی صاحب حقی باشد و حقش عطا نشود عدالت رعایت نشده و به تعبیر دیگر در حق او ظلم شده است. مثلاً اگر مالکیت بر اموال را حق انسان بدانیم اگر این حق به او

عطا شود عدالت رعایت شده و اگر از او سلب شود در حق او ظلم شده است. در تعریف فوق، مفهوم عدالت به مفهوم دیگری به نام حق متکی شده است. بنابراین لازم است روشن شود که چه کسانی و بر چه اساسی صاحب حق و صاحب چه حقوقی هستند تا با اعطای آن حقوق به آنها عدالت رعایت شود. از شهید مطهری انسان به دو صورت صاحب حق می‌شود؛ یکی از طریق علت غایی و دیگری علت فاعلی. (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۱۳: ۸۲۳).

علت غایی بدین صورت موجد حق است که موجودات عالم از جمله انسان بر اساس غایتی آفریده شده‌اند و برای تحقق آن غایت استعدادهایی در وجود آنها به ودیعه نهاده شده است. هرآنچه که یک موجود برای شکوفایی استعدادش به منظور تحقق غایتش به آن نیاز دارد حق آن موجود می‌باشد. به تعبیر ایشان «هر استعداد طبیعی مبنای یک «حق طبیعی» است... مثلاً فرزند انسان حق درس خواندن و مدرسه رفتن دارد، اما بچه گوسفند چنین حقی ندارد، چرا؟ برای اینکه استعداد درس خواندن و دانا شدن در فرزند انسان هست، اما در گوسفند نیست... همچنین است حق فکر کردن و رأی دادن و اراده آزاد داشتن... هیچ فرقی میان انسان و غیر انسان از لحاظ حقوق نیست...» (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۱۹: ۱۵۸).

نتیجه مهمی که محق بودن به موجب علت غایی در بر دارد در خصوص افراد عاجز و ناتوان است. اگر ما حق را صرفاً ناشی از کار و تلاش بدانیم در این صورت افراد عاجز و ناتوانی که نمی‌توانند کار و تلاش بکنند واجد هیچ حقی نیستند و هیچ تکلیفی بر دوش دیگران نسبت به آنها وجود ندارد. به تعبیر ایشان «اگر سبب حق فقط و فقط تولید بود آن عاجز هیچ حقی نداشت و تولید کننده هم عقلاً مسئول او نبود» (مطهری، ۱۴۰۳: ۱۶۹).

علت فاعلی نیز موجد حق است؛ بدین صورت که «مثلاً کسی که با کار خود، محصولی تولید می‌کند، طبعاً نوعی اولویت نسبت به آن محصول پیدا می‌کند و منشأ این اولویت، کار و فعالیت اوست» (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۱: ۸۱). به تعبیر دیگر هر چیزی که انسان علت فاعلی آن باشد نسبت به آن دارای حق است. مثلاً نانوایی که نان می‌پزد چون علت فاعلی نان است نسبت به آن نان در مقایسه با سایرین اولیوی یا حقی پیدا می‌کند.

بنابر آنچه گفته شد می‌توان چنین جمع‌بندی نمود که چون عدالت «اعطاء کل ذی حق حقه» است بنابراین لازمه تحقق عدالت این است که حقوق طبیعی افراد یعنی حقوقی

که لازمه تحقق غایت آنهاست و حقوقی که منشأ آن کار و تلاش آنهاست به آنها داده شود. اکنون دو سوال ذیل قابل طرح است:

۱. آن حقوقی که به طور طبیعی انسانها واجد آن هستند کدامند؟

۲. آن حقوقی که انسانها به موجب کار مستحق آن هستند کدامند؟

متأسفانه شهید مطهری به هیچ‌یک از دو سؤال فوق به نحو تفصیلی و مضبوطی پاسخ نداده‌اند؛ البته به طور اجمالی اصلی‌ترین حقوقی که به طور طبیعی به انسان تعلق دارد را چنین بیان می‌کند: «فرد از نظر اسلام، چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی و چه از نظر قضایی و چه از نظر اجتماعی، حقوقی دارد؛ از نظر سیاسی حق مشورت و حق انتخاب و از نظر اقتصادی حق مالکیت بر محصول کار خود و حق معاوضه و مبادله و صدقه و وقف و اجاره و مزارعه و مضاربه و غیره در مایملک شرعی خود دارد و از نظر قضایی حق اقامه دعوی و احقاق حق و حق شهادت، و از نظر اجتماعی حق انتخاب شغل و مسکن و انتخاب رشته تحصیلی و غیره و از نظر خانوادگی حق انتخاب همسر دارد» (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲: ۲۴۳).

در پاسخ به این سوال که چه حقوقی به موجب کار به علت فاعلی تعلق می‌گیرد نیز شهید مطهری قاعده‌ای بیان نکرده است تا روشن شود به موجب کار انسان چه حقوقی برای او ایجاد می‌شود. باین‌همه آنچه ایشان در خصوص هر دو سؤال فوق بیان داشته‌اند در ادامه بیان خواهد شد.

آنچه به موجب حقوق طبیعی باید همه انسان‌های مسلمان برخوردار باشند دو محور است؛ داشتن امکانات برابر و قوانین جزایی برابر.^۱ در این زمینه‌ها عدالت ایجاد می‌کند که همه به طور مساوی از امکانات برابر و قوانین برابر برخوردار باشند. به تعبیر شهید مطهری «اسلام عدالت را به معنی ایجاد امکانات مساوی قانونی و اجرای قانون به طور مساوی می‌پذیرد. اقدامات اسلام در این زمینه در دو قسمت است یکی در قسمت قانونی و ایجاد امکانات مساوی قانونی برای همه زیرا اسلام مالکیت، آزادی، حق اشغال مقامات قضایی و حکومتی و نظامی و دینی و حق تعلیم و تعلم و کسب هنر و صنعت و انتخاب شغل و حرفه را برای همه علی‌السویه قرار داده است... اسلام هم از نظر حقوقی برای همه امکانات مساوی قائل شده است و هم از لحاظ تکلیف همه را مساوی مکلف کرده است و هم از لحاظ مجازات همه را در یک صف قرار داده است» (مطهری، ۱۴۰۳: ۱۶۱).

امکانات مساوی سبب می‌شود «تا اگر کسی همت داشته باشد در هر کجا که هست و در هر طبقه‌ای که هست بتواند در پرتو لیاقت و استعداد و بروز فعالیت به کمال لایق خود برسد... مثلاً امکان تحصیل علم باید برای همه فراهم باشد، همه بتوانند به مدرسه بروند، امکانات تحصیلات عالی‌ه برای همه فراهم باشد... که مثلاً برای فرزند فلان دهقان... وسایل فراهم باشد که تدریجاً بتواند پله‌پله و درجه به درجه مقامات را طی کند تا برسد مثلاً به مقام تخصص در یک رشته علمی و اگر استعداد اجتماعی‌اش خوب است برسد به مقام وزارت مثلاً» (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۵: ۲۵۴-۲۵۵).

شهید مطهری جامعه را به یک میدان مسابقه تشبیه می‌کند که در آن امکان شرکت در مسابقه باید بر اساس اصل مساوات توزیع شود اما جایزه‌ها باید بر اساس لیاقت و نتیجه تلاش؛ بنابراین در بخش اول که ناشی از حقوق طبیعی افراد است عدالت منجر به مساوات خواهد شد اما در بخش دوم که ناشی از کار افراد است به علت تفاوت استعدادها و میزان تلاش افراد به عدم مساوات و تفاوت منجر خواهد شد. به عبارت دیگر در غیر آنچه مربوط به استعداد و تلاش است نباید فرقی گذاشته شود (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۵: ۲۴۸).

اما در خصوص حقوقی که ناشی از تلاش یا به تعبیر دقیق‌تر ناشی از علت فاعلی است همان‌گونه که پیشتر بیان شد- شهید مطهری ملاکی ارائه نمی‌کند اما در یکجا متعرض این مطلب می‌شود و اعتراض خود را به حقوق پایین کارگران و رفتگران و ظالمانه بودن آن اعلام می‌کند: «این که در یک اجتماع یک مدیر کل بی مصرف، ماهی دو هزار و سه هزار تومان حقوق می‌گیرد ولی یک کارگر روزی ده تومان که اگر همه روزه بگیرد می‌شود ماهی سیصد تومان یک دستمزد ظالمانه است» (مطهری، ۱۴۰۳: ۱۲۲). یا در جای دیگری می‌نویسند «از نظر اسلام اختلاف فاحشی که منتهی به فقر طبقه دیگر نه به واسطه بیماری بلکه به واسطه بیکاری یا قلت مزد بشود ممکن نیست جز از طریق ظلم و استثمار» (مطهری، ۱۴۰۳: ۳۶۷).

از آنجایی که یکی از معانی عدالت مساوات است لازم است نسبت عدالت با مساوات روشن شود. به نظر ایشان در یک حالت مساوات عین ظلم است و آن این که بدون در نظر داشتن استحقاقها با همه یکسان رفتار شود مثلاً به همه دانش‌آموزان کلاس نمره ۱۵ داده شود. اما مساوات در خصوص افرادی که استحقاق مساوی دارند عین عدل است. زیرا آنچه که ملاک است استحقاق است و در اینجا رعایت شده است. مثلاً به

همه دانش آموزانی که تکلیفشان را به طور کامل انجام داده‌اند به طور مساوی نمره ۲۰ داده شود (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۱: ۸۰).

۴. نسبت عدالت و آزادی از نظر شهید مطهری

شهید مطهری به بحث مستقلی در خصوص نسبت میان عدالت و آزادی پرداخته‌اند؛ اما درباره نسبت آزادی و حق به نحو روشن و صریحی نظر خود را بیان نموده است. از آنجایی که عدالت مشتمل بر اعطای حق است از بحث ایشان درباره نسبت حق و آزادی، نسبت عدالت و آزادی را می‌توان استنتاج نمود.

نظر ایشان درباره نسبت حق و آزادی چنین است: «خود آزادی‌ها مانند تساوی، حق نیست بلکه حق، مستقلاً به بیان و فکر و عمل و اعیان و غیره تعلق می‌گیرد ولی آزادی و تساوی مترتب بر حق می‌باشند. یعنی آزادی در استفاده از حقوق طبیعی و رفع مانع از آن و تساوی مردم در حقوق یعنی مردم آزاد و مختار و متساوی نسبت به حقوق آفریده شده‌اند. نه این که خود آزادی و تساوی حقی است» (مطهری، ۱۴۰۳: ۲۳۸). «...حق عبارت است از نفس رابطه غایی و یا این است که حق متزع است از آن و مطلقاً عبارت است از نوعی اختیار و مجاز بودن و عدم منع از ناحیه طبیعت و در حقیقت عین آزادی است نه این که آزادی یکی از حقوق است» (مطهری، ۱۴۰۳: ۲۴۲). توضیح بیشتر این که «خود آزادی که نقطه مقابل ممنوع الحقوق بودن است حق خاص نیست یعنی این که انسان منعی از حقوق خود نداشته باشد حقی علیحده خاصی نیست آنچه حق است خود بیان است نه آزادی استفاده از این حق. آنچه که انسان از آن محروم می‌شود خود عقیده یا بیان است نه آزادی. این مثل این است که بگوییم به شما مانع نشدن دیگران را اعطاء کردیم» (مطهری، ۱۴۰۳: ۱۷۴).

مطابق تصریحات فوق، آزادی، حقی در کنار سایر حقوق نیست. آزادی یا مفهومی است مترتب بر حق و متأخر از آن یا مساوی با حق و مترادف آن؛ یعنی با تحقق حق، آزادی بالتبع محقق می‌شود یا تحقق حق، همان تحقق آزادی است. در هر صورت آزادی، خودش حق مستقلی در کنار سایر حقوق نیست بلکه یا همان حق است یا مترتب بر حق. بنابراین زمانی که گفته می‌شود فرد حق حیات دارد یا مقصود این است که فرد آزاد و مجاز است که از حیات برخوردار باشد یا مقصود این است که با برخورداری از حق حیات بالتبع آزادی حیات نیز خواهد داشت.

در ارزیابی این سخن باید گفت همان گونه که ایشان به درستی بیان کرده‌اند آزادی نمی‌تواند مستقل از مفهوم حق و در عرض آن قابل طرح باشد. چه آزادی را در معنای منفی و سلبی آن یعنی نبود مانع تعریف کنیم و چه آزادی را در معنای مثبت و ایجابی آن، یعنی تحقق خواسته‌ها، بدانیم آزادی حقی در کنار سایر حقوق نیست. بلکه همان طور که شهید مطهری بیان کردند یا باید بگوییم آزادی مترتب بر حق است یا مترادف حق. همه حقوقی که به عنوان حقوق بشر مطرح می‌شوند مثلاً حق انتخاب شغل، حق مالکیت، حق تعیین سرنوشت و... نسبتشان با آزادی را به یکی از دو معنای فوق می‌توان فرض کرد؛ حالت اول این است که آزادی را مترادف حق بدانیم بر این اساس زمانی که گفته می‌شود «هر فردی از حق انتخاب شغل برخوردار است» یعنی هر فردی آزاد است شغل خود را انتخاب کند و نباید کسی مانع او شود یا به اجبار او را به انتخاب یک شغل وادار کند. حالت دوم این است که آزادی را نه مترادف با حق که مترتب بر حق از نتایج آن بدانیم؛ در این حالت زمانی که گفته می‌شود «هر فردی از حق انتخاب شغل برخوردار است» از نتایج «حق انتخاب شغل» این است که دیگران مانعی بر سر انتخاب شغل و کار کردن فرد ایجاد نکنند و او را آزاد بگذارند.

ممکن است گفته شود در صورتی که حق و آزادی را مترادف ندانیم آنگاه این دو مفهوم نسبت به یکدیگر متضایفند. توضیح بیشتر این که زمانی دو مفهوم، متضایف هستند که تصور یکی بدون داشتن تصور از دیگری ممکن نباشد؛ مثلاً دو مفهوم بالا و پایین یا کوچک و بزرگ یا زشت و زیبا نسبت به یکدیگر متضایفند؛ یعنی نمی‌توان بدون داشتن تصویری از بالا بودن درکی از پایین بودن داشت؛ یعنی این دو مفهوم همزمان در ذهن شکل می‌گیرد یا به تعبیر دیگر هر دو لازم و ملزوم همدیگرند. نمی‌توان درکی از یکی داشت بی آنکه درکی از دیگر در ذهن داشته باشیم. به نظر می‌رسد نسبت حق و آزادی نیز همین گونه است. لازمه محق بودن، آزاد بودن و لازمه آزاد بودن محق بودن می‌باشد.

به نظر می‌رسد آزادی و حق دو مفهوم متضایف نیستند زیرا زمانی دو مفهوم متضایفند که تصور یکی بدون داشتن تصویری از دیگری ممکن نباشد مثلاً دو مفهوم «بالا و پایین» بدین دلیل متضایفند که تصور یکی بدون داشتن تصویری از دیگری ممکن نیست. اما آزادی و حق نسبت به یکدیگر این گونه نیستند؛ مفهوم حق مفهومی مستقل از آزادی است و برای این که مفهوم حق در ذهن نقش ببندد نیاز نیست که همزمان با آن مفهوم آزادی نیز شکل بگیرد. به نظر می‌رسد حق و آزادی نسبت به یکدیگر

متلازمند نه متضایف؛ یعنی تحقق حق بدون تحقق آزادی و همچنین تحقق آزادی بدون تحقق حق ممکن نیست. در نسبت تضایف، تصور یک مفهوم بدون تصور مفهوم دیگر ممکن نیست اما در تلازم تصور یکی بدون تصور دیگری ممکن است ولی تحقق یکی در عالم خارج بدون تحقق دیگری ممکن نیست.

در ارزیابی نظر شهید مطهری باید گفت علت این که ایشان بین مترادف گرفتن یا مترتب گرفتن آزادی با حق مردد هستند شاید ناشی از عدم توجه به این مطلب است که حقوق و به تبع آن تکالیف به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ در یک دسته از حقوق، حق به معنای آزادی و مترادف با آن است و در دسته دیگر از حقوق، حق اعم از آزادی و دربردارنده آن است. در آن دسته از حقوق که حق به معنای آزادی و مترادف با آن است وقتی گفته می‌شود فرد «الف» حق دارد عمل «ب» را انجام بدهد منظور این است که «الف» آزاد است عمل «ب» را انجام دهد. در این حالت تکلیف دیگران صرفاً این است که مانعی برای فرد «الف» در انجام عمل «ب» ایجاد نکنند و او را در انجام عمل «ب» آزاد بگذارند. مثلاً وقتی گفته می‌شود فرد «الف» حق دارد شغل مناسب خود را انتخاب کند معنی این جمله این است که او آزاد است شغلی را که مناسب می‌داند برگزیند و تکلیف دیگران صرفاً این است که جلوی او را نگیرند و او را در انتخاب شغل آزاد بگذارند. بنابراین اگر فرد «الف» تصمیم بگیرد نانوا شود یا بنایی کند یا وکیل دادگستری شود حق انتخاب شغل ایجاب می‌کند دیگران او را آزاد بگذارند تا بتواند به هر کدام از این مشاغل که خواست بردارد. در این موارد جمله «الف» حق دارد با جمله «الف» آزاد است فرقی ندارد و مترادف است و می‌تواند به جای همدیگر به کار روند. حق «الف» در انجام عمل «ب» یعنی آزادی «الف» در انجام عمل «ب». در این دسته از حقوق تکلیف دیگران صرفاً به رسمیت شناختن و رعایت این حق یا این آزادی است. در بسیاری از مواردی که صحبت از حقوق انسانهاست حق به معنای فوق است. در حقوقی از قبیل حق انتخاب همسر، حق تعیین سرنوشت و حق تعیین رشته تحصیلی، حق به معنای آزادی انسانها در تعیین سرنوشت، انتخاب همسر و رشته تحصیلی است. معمولاً زمانی که از این دسته از حقوق یاد می‌شود لفظ حقوق و آزادی را کنار هم به کار برده می‌شود و گفته می‌شود حقوق و آزادی‌های فرد که در این موارد این دو مفهوم، معنای واحدی دارند و به امر واحدی اشاره می‌کنند.

اما در دسته دوم از حقوق، حق صرفاً به معنای آزادی و مترادف با آن نیست و بر امری بیش از آزادی دلالت می‌کند. در این دسته از حقوق، حق فرد صرفاً برخورداری از

آزادی نیست بلکه حق او، ایجاب می‌کند دیگران به تحقق و استیفای آن حق کمک کنند. تکلیف دیگران نیز صرفاً این نیست که فرد صاحب حق را آزاد بگذارند و جلوی استیفای آن حق را نگیرند بلکه تکلیف آنها این است که به استیفای آن حق و تحقق آن کمک کنند. مثلاً وقتی گفته می‌شود از جمله حقوق فرزند بر مادر شیر خوردن است معنای این سخن این است که اولاً فرزند مجاز و آزاد است که شیر بخورد و مادر نیز نمی‌تواند جلوی شیر خوردن او را بگیرد. ثانیاً مادر مکلف است او را شیر بدهد و به تعبیر دیگر زمینه استیفای شیر خوردن توسط کودک را فراهم کند.

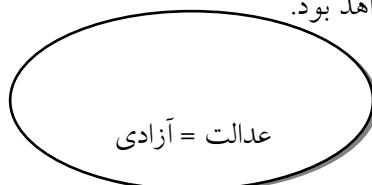
در حق به معنای آزادی، تکلیف دیگران این است که کاری نکنند، همین که کاری نکنند تکلیف خود را انجام داده‌اند. تکلیف آنها تنها این است که مانعی ایجاد نکنند. اما در حق به معنای دوم دیگران نه تنها باید مانعی ایجاد نکنند بلکه باید موجبات تحقق آن حق را فراهم کنند و آن را انجام دهند. حق به معنای اول مستلزم عدم الفعل است و در معنای دوم مستلزم فعل. مثلاً زمانی که از حق مسکن به عنوان یکی از حقوق دیگران یاد می‌شود منظور فقط این نیست که دیگران جلوی ساخت مسکن را نگیرند بلکه مقصود این است که دولت موظف است به کسانی که توان استیفای این حق را ندارند در رسیدن به این حق کمک کند.

روشن شدن این تمایز و تفاوت، روشنی بخش وجه تمایز آزادی منفی و آزادی مثبت نیز هست. به واقع زمانی که از آزادی منفی صحبت می‌شود این آزادی، به معنای اول حق باز می‌گردد و زمانی که از آزادی مثبت صحبت می‌شود به معنای دوم حق باز می‌گردد. در آزادی منفی خواسته فرد صرفاً عدم دخالت دیگران در تحقق حقوقش است. اما در آزادی مثبت خواسته فرد کمک دیگران به تحقق حقوقش است. معمولاً آزادی منفی خواسته کسانی است که خودشان توانایی استیفای حقوقشان را دارند و از دیگران و دولت فقط می‌خواهند مداخله نکنند اما آزادی مثبت معمولاً خواسته کسانی است که خود به تنهایی توانایی استیفای حقوقشان را ندارند و از دیگران و دولت می‌خواهند به آنها کمک کنند.

فارغ از نکته سنجی فوق، از نظر شهید مطهری نسبت حق و آزادی یا مترادف است یا ترتب. بنابراین نسبت عدالت و آزادی یکی از دو صورت زیر خواهد بود:

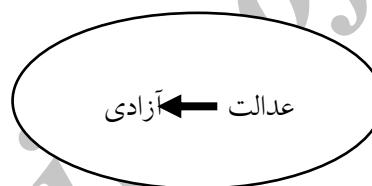
۱. اگر حق و آزادی را مترادف بدانیم می‌توانیم این دو مفهوم را به جای یکدیگر به کار ببریم. بنابراین می‌توانیم در تعریف عدالت، مفهوم آزادی را جایگزین مفهوم حق نماییم؛ بدین صورت که به جای اینکه بگوییم عدالت یعنی «اعطاء کل

ذی حق حقه» بگوییم عدالت یعنی «اعطاء کل ذی حریه حریته» یعنی عدالت می‌شود اعطاء آزادی به هر فرد صاحب آزادی؛ در این صورت عدالت چیزی جز رعایت آزادی‌ها نخواهد بود.



شکل ۱. نسبت عدالت و آزادی در صورت ترادف حق و آزادی

۲. اگر آزادی را مترتب بر حق بدانیم آنگاه هر جا که حقی اعطاء می‌شود به تبع آن آزادی‌ای نیز اعطاء می‌شود؛ یعنی آزادی مترتب بر عدالت و متاخر از آن خواهد بود که با تحقق عدالت لزوماً محقق می‌شود. البته همان‌گونه که از متن فوق برداشت می‌شود ترجیح اولیه ایشان این است که آزادی متاخر از مفهوم حق یا به تعبیر دیگر از نتایج حق است.



شکل ۲. نسبت عدالت و آزادی در صورت ترتب آزادی بر حق

در هر صورت مطابق هر دو معنای فوق هیچ تعارضی میان عدالت و آزادی وجود نخواهد داشت. نمی‌توان حالتی را فرض نمود که بین عدالت و آزادی تعارض یا حتی تزامنی رخ بدهد زیرا عدالت و آزادی یا مترادفند یا آزادی مترتب بر عدالت است و بین دو امر مساوی یا امری که مترتب بر امر دیگری است هرگز تعارض یا تزامنی رخ نخواهد داد.

اگر تعارض یا تزامنی هم رخ دهد بین خود حقوق و به تبع آن بین خود آزادی‌ها رخ می‌دهد؛ مثلاً بین حق فرد و حق اجتماع یا بین آزادی اقتصادی و آزادی اجتماعی اما هرگز بین عدالت و آزادی این امر رخ نمی‌دهد زیرا اگر مفهومی بر مفهوم دیگر مترتب باشد نمی‌تواند با آن متعارض یا متزاحم باشد.

نه تنها تعارضی میان عدالت و آزادی وجود ندارد بلکه هیچ تعارضی میان حقوق افراد یا میان آزادی‌های افراد نیز وجود ندارد؛ زیرا حق ناشی از غایتی است که طبیعت برای هر شیئی در نظر گرفته است و از آنجایی که غایت و کمال هیچ‌یک از اشیاء و به تبع آن انسان‌ها با یکدیگر متعارض نیست یعنی این گونه نیست که لازمه کمال یک انسان عدم کمال انسان دیگر باشد؛ بنابراین حقوق افراد هم که ناشی از غایت و کمال می‌باشند و لازمه تحقق کمال هستند به طریق اولی تعارضی با یکدیگر نخواهند داشت. همچنین بین آزادی افراد نیز تعارضی وجود ندارد. چون آزادی عبارتست از نبود مانع بر سر راه رشد و تکامل و چون رشد و تکامل انسان‌ها با یکدیگر در تعارض نیست پس آزادی افراد با یکدیگر در تعارض قرار ندارد.

البته فقدان هر گونه تعارض و تزامم میان عدالت و آزادی یا میان اقسام عدالت یا اقسام آزادی بدین معنا نیست که دیگر مشکلی به نام تعارض یا تزامم در جامعه و در روابط انسانها باقی نمی‌ماند و باب این مسئله به طور کامل بسته می‌شود. کماکان، این سوال قابل طرح است که اگر تعارضی میان حقوق و آزادی‌های افراد وجود ندارد پس تعارضات موجود در جامعه ناشی از چیست؟ در پاسخ باید گفت این که در عالم خارج، حقوق انسان‌ها سلب می‌شود به خاطر تعارض ذاتی بین حقوق انسان‌ها نیست. بلکه به خاطر این است که انسان‌ها حقوق امیال و غرایز خود را به طور عادلانه اعطا نمی‌کنند و به تعبیر دیگر عدالت درونی در آن‌ها محقق نشده است و همین امر سبب می‌شود که به حقوق دیگران دست اندازی کنند. اگر عدالت درونی در درون انسان‌ها برقرار شود در روابط بیرونی خود حقوق دیگران را سلب نخواهند کرد. منشأ اصلی تعارضات بیرونی ناشی از این است که فرد نتوانسته عدالت را در نسبت با امیال و غرایز خود برقرار کند. بی عدالتی درونی یا معنوی به بی عدالتی بیرونی و اجتماعی منجر می‌شود. به تعبیر دیگر مادام که این تضاد و تعارض در درون انسانها وجود دارد در روابط بیرونی انسانها نیز این تعارضها و تضادها به وجود خواهد آمد.

از آنجایی که آزادی مفهومی مترتب بر عدالت است همین مطلب را به زبان آزادی نیز می‌توان بیان کرد. علت این که افراد آزادی یکدیگر را سلب می‌کنند به خاطر این نیست که آزادی انسان‌ها متعارضند. بلکه وقتی انسان‌ها از آزادی معنوی برخوردار نیستند و اسیر امیال دانی خود هستند برای تحقق این امیال دانی، دیگران را به استخدام درآورده و آزادیشان را سلب می‌کنند. اگر آزادی معنوی در جامعه محقق شود اصلی‌ترین عامل

سلب آزادیها برطرف خواهد شد. با تحقق آزادی معنوی، آزادی اجتماعی نیز محقق خواهد شد.

بنابراین نه میان عدالت و آزادی، نه میان هیچ یک از حقوق با یکدیگر و نه میان هیچ یک از آزادیها با یکدیگر تعارضی وجود ندارد. همه تعارضات ناشی از عدم تحقق عدالت درونی یا همان آزادی معنوی می‌باشد. در صورت تحقق این امر آنچه باقی می‌ماند تراحمهای موقتی و موردی است که ممکن است بین برخی حقوق رخ بدهد که لطمه ای به رشد و تکامل فرد وارد نخواهد کرد. توضیح این حالت به مقاله‌ای دیگر موکول می‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

مطابق آنچه بیان شد از نظر شهید مطهری آزادی نبود مانع در مسیر رشد و تکامل است. با این همه آزادی حقی در کنار سایر حقوق نیست؛ بدین صورت که از جمله حقوق انسان برخوردار بودن از آزادی باشد. مثلا در کنار حق حیات، حق تعیین سرنوشتی و حقوقی از این قبیل از حقی به نام آزادی برخوردار باشد. آزادی، مفهومی مترتب بر حق یا مترادف با آن است. بنابراین با تحقق حق، آزادی نیز محقق می‌شود.

از سوی دیگر عدالت عبارتست از اعطای حق به صاحبان حق. عدالت زمانی محقق می‌شود که حق صاحبان حق به آنها اعطا شود. چون عدالت مشتمل بر اعطای حق است و آزادی نیز مترتب بر حق یا مترادف با آن است بنابراین می‌توان چنین استنتاج کرد که نسبت عدالت و آزادی از نظر شهید مطهری یا ترتب است یا ترادف؛ یعنی آزادی یا مترتب بر عدالت است یا مترادف و مساوی با آن. اگر عدالت مساوی با آزادی باشد آنگاه به جای این که عدالت را «اعطای حق به صاحبان حق» تعریف کنیم می‌توان آن را «به اعطای آزادی به صاحبان آزادی» تعریف نمود. در هر صورت چه آزادی مترتب بر عدالت باشد و چه مترادف با آن هیچ تضاحم و تعارضی بین این دو برقرار نخواهد بود. زیرا دو مفهوم مترادف یا دو مفهوم مترتب بر هم نمی‌توانند با یکدیگر تعارض یا تضاحم پیدا کنند. افزون بر این با تحقق عدالت، آزادی نیز محقق می‌شود و لازمه تحقق آزادی، تحقق عدالت می‌باشد. تعارضات موجود در جامعه نیز ناشی از تعارض عدالت با آزادی یا تعارض اقسام عدالت با یکدیگر یا تعارض اقسام آزادی با یکدیگر نیست. این تعارضات ناشی از عدم تحقق عدالت معنوی یا به تعبیر دیگر آزادی معنوی است که موجب می‌شود روابط بین انسانها به تعارض بیانجامد.

پی‌نوشت

۱. مقصود از قوانین جزایی برابر به این نحو می‌باشد که همه مسلمانان بر اساس قوانین اسلام و همه مسیحیان بر اساس قوانین خودشان به نحو برابری مجازات شوند نه این که مسیحیان نیز مطابق قوانین اسلام مجازات شوند.
۲. لازم به تذکرست که همه این بحث‌ها در خصوص جامعه اسلامی است و شهید مطهری مشخص نکرده‌اند که چه میزان از این موارد شامل سایر انسانها نیز می‌شود.

منابع

- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۷۸)، «عدالت و آزادی»، مجله حکومت اسلامی، سال چهارم، شماره ۱۳.
- سوادی، محمد علی (۱۳۸۳)، «نسبت آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی در اندیشه سیاسی شهید مطهری»، مجله حکومت اسلامی، شماره ۳۱.
- طالقانی، سید حمیدرضا، «مقاله‌ای درباره عدالت و آزادی»، بخش چهارم، آخرین مشاهده: ۱۳۹۵/۴/۲۱، <http://drhamta.blogfa.com>
- قدردان فراملکی، محمد حسن (۱۳۸۱)، «ولایت فقیه از دیدگاه استاد مطهری»، در *اندیشه‌های سیاسی آیت الله مطهری*، چاپ اول، قم: بوستان کتاب قم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۸)، *مجموعه آثار*، ج ۱، چاپ اول، قم: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۴)، *مجموعه آثار*، ج ۱۳، چاپ دوم، قم: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۲)، *مجموعه آثار*، ج ۲، چاپ بیست و یکم، قم: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (الف ۱۳۸۹)، *یادداشت‌های شهید مطهری*، قم: انتشارات صدرا و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- مطهری، مرتضی (ب ۱۳۸۹)، *مجموعه آثار*، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۱)، *مجموعه آثار*، ج ۱۹، چاپ سوم، قم: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۸)، *مجموعه آثار*، ج ۲۴، چاپ چهارم، قم: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹)، *مجموعه آثار*، ج ۲۳، چاپ ششم، قم: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۰)، *مجموعه آثار*، ج ۲۵، چاپ پنجم، قم: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۴۰۳ ه.ق)، *بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی*، چاپ اول، تهران: انتشارات حکمت.
- ملاصدرا (۱۳۶۱)، *العرشیه*، تهران: انتشارات مولی.

علی خلیلی و محمدرضا احمدی طباطبایی ۱۳۵

ملاصدرا (۱۹۸۱). *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث.
همایون مصباح، سید حسین (۱۳۸۵)، «مطهری، نسبت عدالت و آزادی»، مجله پژوهش‌های اجتماعی
اسلامی، سال دوازدهم، مهر و آبان.

Berlin, Isaiah,(2002). *Liberty*, Oxford: Oxford University Press, Edited By Henry
Hardy.

Friedrich A. Hayek(1978). *the Mirage of Social Justice*, Chicago: The University of
Chicago Press.

Lock, John(2005). *Two Treatises of Government*, Edited by Peter Laslett,
Cambridge: Cambridge University Press,

Rawls, John(1999). *a Theory of Justice*, Cambridge, Massachusetts: Belknap press
of Harvard university press,

Archive of SID